هدایة

الخوارج

في تصحیح الکوارث

قسمت هفتم:

(نقد کتاب «تحقیقُ الإفادةِ بتَحریرِ مَفهومِ العِبادةِ» از سلطان العمیری، دربارهٔ کیفیت شرک مشرکان قوم ابراهیم علیه السلام)

نویسنده: مجاهد دین

سلسلهٔ

هداية الخوارج في تصحيح الكوارث

قسمت هفتم:

(نقد کتاب «تحقيقُ الإفادةِ بتَحريرِ مَفهومِ العِبادةِ» از سلطان العميری دربارهٔ کيفيت شرک مشرکان قوم ابراهيم عليه السلام)

نویسنده: مجاهد دین

۱۳۹۸/۰۵/۱۷

مقدمه

بسم الله والحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله أما بعد:

شخصی به نام سلطان العمیری که از داعیان عقیدۀ وهابیت در باب توحید و شرک و عبادت است، کتابی به نام «تحقیقُ الإفادةِ بتَحریرِ مَفهومِ العِبادةِ» دارد که در صفحه ۶۰ از این کتاب، چنین نوشته است:

«فقد ذكر الله عن قوم إبراهيم عليه السلام أنهم أقروا بأن آلهتهم لا تضرهم ولا تنفعهم بشيء، وأنهم إنما عبدوها تقليداً لآبائهم وحفاظًا على ما ورثوه عنهم، ومع ذلك سمى الله تذللهم لها عبادة وسمى أصنامهم آلهة، كما في قوله تعالى: ﴿إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦ مَا تَعۡبُدُونَ٧٠ قَالُواْ نَعۡبُدُ أَصۡنَامٗا فَنَظَلُّ لَهَا عَٰكِفِينَ٧١ قَالَ هَلۡ يَسۡمَعُونَكُمۡ إِذۡ تَدۡعُونَ٧٢ أَوۡ يَنفَعُونَكُمۡ أَوۡ يَضُرُّونَ٧٣ قَالُواْ بَلۡ وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا كَذَٰلِكَ يَفۡعَلُونَ٧٤﴾ [الشعراء: ٧٠-٧٤]

فهذا الحوار يدل على أن قوم إبراهيم عليه السلام أقروا له بأن أصنامهم لا تضر ولا تنفع...».

ترجمه: «خداوند متعال از قوم ابراهیم علیه السلام ذکر کرده که آنها اقرار می‌کردند که آلهۀشان به آنها هیچ ضرر و نفعی نمی‌رسانند و آنها تنها از روی تقلید از پدرانشان و حفاظت از اعتقاداتی که از پدرانشان به ارث برده بودند بود که آلهۀشان را عبادت می‌کردند و با این حال خداوند تذلل و کرنششان برای آنها را عبادت نامیده و أصنام‌شان را آلهه نامیده است، چنانکه در این فرموده خداوند متعال آمده است: «هنگامی‌که به پدر و قومش گفت: چه چیز را می‌پرستید؟!(۷۰) گفتند: أصنامی را می‌پرستیم، و پیوسته برای (عبادت) آن‌ها معتکف هستیم(۷۱) (ابراهیم) گفت: آیا هنگامی‌که آن‌ها را می‌خوانید (صدای) شما را می‌شنوند؟!(۷۲) یا

سود و زیانی به شما می‌رسانند؟!(۷۳) گفتند: بلکه ما نیاکان خود را یافتیم که چنین می‌کردند(۷۴)» [الشعراء: ۷۰-۷٤]

این گفتگو نشان می‌دهد که قوم ابراهیم علیه السلام اقرار می‌کردند که أصنام‌شان نفع و ضرر نمی‌رسانند...». انتهی

و کانال شخصی خالد عزیزی نیز به آن استناد کرده و در زیر آن چنین نوشته است: «با اینکه قوم ابراهیم اعتقادی به توانایی نافع و ضار بودن بت‌ها نداشتند و قائل بودند که ندا و صداهایشان را نمی‌شنوند ولی الله متعال عملشان را عبادت نامیده و شرک اعلان کرده است».



حقیقتاً مشرکان عقل‌شان از این شخص سالم‌تر بوده است، چراکه هرگز یک مشرک حاضر نیست چیزی را عبادت کند و بر سر آن تا پای مرگ بجنگد اما معتقد باشد عبادت آن چیز هیچ گونه نفع و ضرری به او نمی‌رساند! اما این شخص گمان می‌کند که مشرکان همانند مجانین و دیوانگان (خُل و چِلان!) چیزهایی را عبادت می‌کرده‌اند که خودشان نیز می‌دانسته‌اند که چه عبادت‌شان بکنند و چه عبادتشان نکنند در هر حال هیچ نفع و ضرری به آنها نمی‌رسانند! به راستی آیا چنین سخنی از باطل‌ترین بواطل نیست؟ چگونه بخاطر دفاع از چنین بت‌هایی (که در توهم نجدیه هیچ نفع و ضرری در آنها وجود ندارد)، آن مشرکان با پیامبران می‌جنگیدند و با تمام تعصب بر عبادت بت‌هایشان پافشاری می‌کردند؟

حقیقتاً یکی از آفاتی که تحقیقات نجدیه را فاسد ساخته است، ظاهرگرایی افراطی و عدم جمع بستن بین نصوص و تفسیر به رأی و برداشت شخصی‌شان از نصوص شریعت و تکیه بر فهم ناقص خود و عدم رجوع به فهم علمای مفسرین و امامان سلف و سنت که حقیقتاً راسخون في العلم بودند، می‌باشد.

باید این را بدانیم که اگر در این آیات نحوۀ پاسخ‌گویی مشرکان به این شکل آمده است، پس به این معنا نیست که مشرکان در جاهای دیگر پاسخ‌های دیگری نداده باشند! و اینکه مشرکان در مناسب‌ها و زمان‌ها و مکان‌های مختلف، بخاطر جهل و ضلالتشان پاسخ‌های متعدد و گوناگونی برای گریز از حقیقت داده‌اند و در بین پاسخ‌هایشان، به تقلید از پدرانشان نیز استناد کرده باشند، پس نجدیه حق ندارند که با جهل ورزی نسبت به حقیقت عقیدۀ آنان و پاسخ‌های دیگر آنان که بیانگر عقیدۀ حقیقی آنان نسبت به أصنامشان بوده است، تنها آن پاسخی را عَلَم کنند که در آن به تقلید از پدرانشان استناد کرده‌اند! تا چنین وانمود کنند که انگار مشرکان برای بت‌هایشان قدرت نفع و ضرر رساندن قائل نبوده‌اند!

پس مشرکان در آن موقعیت بخاطر فرار از استدلال‌های ابراهیم علیه السلام و به بن‌بست رسیدنشان و بخاطر تعصبی که بر أصنامشان داشتند در آن یک

موقعیت اینگونه پاسخ ابراهیم را دادند که ما پیرو آباء و پدران خودمان هستیم. نه اینکه حقیقتا معتقد نباشند که آن أصنام به آنها نفع و ضرری نمی‌رساند!

برای فهمیدن این مساله یک مثال می‌زنم. این واقعه همانند این است که در یک بازی فوتبال، و در یک موقعیت ویژه و خاص، بازیکن شماره ۱ به بازیکنی که نزدیک دروازه بوده، پاس نکرده باشد و خودش مستقیم توپ را به سمت دروازه شوت کرده باشد و شوت او، گل هم نشده باشد، سپس بعد از پایان بازی، گزارشگر، با بازیکن شماره ۱ مصحابه کند و او را سرزنش کند و بگوید چطور شد که خودت توپ را در دروازه شوت کردی؟ آیا بازیکن دیگری که نزد دروازه باشد وجود نداشت تا به او پاس بدهی؟ آیا اگر به بازیکن دیگری پاس می‌دادی بهتر نبود؟ و آن بازیکن نیز بخاطر انتقادات وارده بر او عصبانی شود و خودش را با این پاسخ راحت کن و بگوید، از مربی‌های قبلی‌ام یاد گرفته‌ام که خودم توپ را به سمت دروازه شوت کنم.

سپس آن گزارشگر از این پاسخ چنین نتیجه بگیرد و چنین برداشت کند که آن بازیکن معتقد بوده که در کنار دروازه، بازیکن دیگری وجود نداشته است، برای همین خودش مستقیم شوت کرده است! حال آنکه بازیکن شماره ۱ منکر وجود بازیکنان دیگری که در کنار دروازه باشند و به آنها پاس بدهد نبوده است، بلکه در توجیه عملش فقط اینطور گفته است که از مربیانش چنین یاد گرفته که خودش شوت کند!!

نتیجه‌گیری و برداشت نجدیه از پاسخ مشرکان نیز همینگونه است. و این یکی از خصلت‌ها و قاعده‌های اهل بدعت است که ابتدا به چیزی معتقد می‌شوند سپس برایش دنبال دلیل می‌گردند و اعتقادشان را به زور حمل بر قرآن و سنت می‌کنند!

اکنون به همان سوره شعراء بر می‌گردیم تا ببینیم خداوند چه چیزهای دیگری از مشرکان قوم ابراهیم علیه السلام نقل کرده است.

خداوند متعال در ادامه از ابراهیم چنین نقل کرده و می‌فرماید: ﴿قَالَ أَفَرَءَيۡتُم مَّا كُنتُمۡ تَعۡبُدُونَ٧٥ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُمُ ٱلۡأَقۡدَمُونَ٧٦ فَإِنَّهُمۡ عَدُوّٞ لِّيٓ إِلَّا رَبَّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٧٧ ٱلَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهۡدِينِ٧٨ وَٱلَّذِي هُوَ يُطۡعِمُنِي وَيَسۡقِينِ٧٩ وَإِذَا مَرِضۡتُ فَهُوَ يَشۡفِينِ٨٠ وَٱلَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحۡيِينِ٨١﴾ [الشعراء: ۷۵-۸۱]

«(ابراهیم) گفت: آیا دیدید چیزهایی را که پیوسته عبادت می‌کردید(۷۵) شما و نیاکان پیشین شما(۷۶) پس همهٔ آن‌ها دشمن من هستند، جز پروردگار جهانیان(۷۷) (همان) کسی‌که مرا آفرید، پس اوست که مرا هدایت می‌کند(۷۸) و اوست کسی که به من غذا می‌دهد و سیراب می‌نماید(۷۹) و هنگامی‌که بیمار شوم پس اوست که مرا شفا می‌دهد(۸۰) و کسی‌که مرا می‌میراند؛ سپس زنده می‌کند(۸۱)».

با توجه به این پاسخ‌های ابراهیم علیه السلام به قوم مشرکش، آیا این معنا را نمی‌رساند که مشرکان معتقد بوده‌اند که علاوه بر الله، آلههٔشان نیز آنها را هدایت می‌کنند، و به آنها غذا و آب می‌دهند و اگر مریض شوند شفایشان می‌دهند و...؟ و پاسخ‌های تاکیدی ابراهیم اینکه فقط الله است که این کارها را انجام می‌دهد نشان می‌دهد که مشرکان معتقد بودند که آلههٔشان نیز همین کارها را همراه الله انجام می‌داده‌اند.

وگرنه باید مشرکان بعد از شنیدن پاسخ ابراهیم، به او می‌گفتند: ما نیز معتقد هستیم که فقط الله هدایت می‌کند و غذا و آب می‌دهد و هنگام مریضی شفا می‌دهد و می‌میراند و زنده می‌کند و...! اما اینگونه نگفتند، چراکه ابراهیم علیه السلام این پاسخ‌ها را در رد بر عقاید آن مشرکان نسبت به أنصام‌شان (اینکه معتقد بودند بت‌هایشان نیز هدایت می‌دهند و غذا و آب می‌دهند و شفا می‌دهند و...) گفته است.

و باید این حقیقت مهم را بدانیم که مشرکان مجسمه‌های چوبی و سنگی را بخاطر چوب و سنگ بودنش عبادت نمی‌کردند، بلکه آن چوب و سنگ را سنبل و نمادی از آلههٔهایشان که در آسمان‌ها بوده است می‌دانستند. چنانکه فخر

رازی رحمه الله می‌گوید: «كَانَ أَكْثَرُ الْخَلْقِ مُقِرِّينَ بِوُجُودِ الْإِلَهِ الْعَالِمِ الْقَادِرِ وَإِنَّمَا الشَّأْنُ فِي أَنَّهُمْ يَتَّخِذُونَ أَصْنَامًا عَلَى صُورَةِ الْأَرْوَاحِ الْفَلَكِيَّةِ وَيَعْبُدُونَهَا وَيَتَوَقَّعُونَ حُصُولَ النَّفْعِ وَالضُّرِّ مِنْهَا».

ترجمه: «بیشتر مردم به وجود إله عالِم و قادر اقرار داشتند و تنها أصنامی در صورت ارواح فلکی برای خود می‌گرفتند و عبادتشان می‌کردند **و از آنان به دست آمدن نفع و ضرر را توقع داشتند**».[1]

همچنین فخر رازی می‌گوید: «إِنَّ عَبَدَةَ الْأَصْنَامِ مُخْتَلِفُونَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ هَذِهِ الْأَصْنَامُ تَمَاثِيلُ الْكَوَاكِبِ السَّبْعَةِ، فَهُمْ فِي الْحَقِيقَةِ إِنَّمَا يَعْبُدُونَ الْكَوَاكِبَ السَّبْعَةَ، ثُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ يُثْبِتُونَ بَيْنَ هَذِهِ الْكَوَاكِبِ مُنَازَعَةً وَمُشَاكَسَةً، أَلَا تَرَى أَنَّهُمْ يَقُولُونَ زُحَلُ هُوَ النَّحْسُ الْأَعْظَمُ، وَالْمُشْتَرِي هُوَ السَّعْدُ الْأَعْظَمُ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ هَذِهِ الْأَصْنَامُ تَمَاثِيلُ الْأَرْوَاحِ الْفَلَكِيَّةِ، وَالْقَائِلُونَ بِهَذَا الْقَوْلِ زَعَمُوا أَنَّ كُلَّ نَوْعٍ مِنْ أَنْوَاعِ حَوَادِثِ هَذَا الْعَالَمِ يَتَعَلَّقُ بِرُوحٍ مِنَ الْأَرْوَاحِ السَّمَاوِيَّةِ».

ترجمه: «پرستش‌گران اصنام گوناگون‌اند: بعضی از آنان می‌گویند که این اصنام، مجسمهٔ ستارگان هفتگانه‌اند، پس آنان در حقیقت ستارگان هفت‌گانه را عبادت می‌کنند و آن‌ها در بین این ستارگان، منازعه و مشاکسه را ثابت می‌کنند، آیا نمی‌بینی که آنان می‌گویند زحل، نحس و بدشگونِ اعظم است و مشتری خوش‌یمنِ اعظم است؟ **و بعضی از آنان می‌گویند: این اصنام، مجسمهٔ ارواح آسمانی هستند و قائلین به این سخن گمان می‌کنند که هر یک از انواع حوادث این عالم متعلق به روحی از ارواح آسمانی است**».[2]

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۱۸ صص ۴۵۷-۴۵۸.

۲- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۶ ص ۴۵۱.

همچنین فخر رازی می‌گوید: «فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ اللهَ تَعَالَى خَلَقَ هَذِهِ الْكَوَاكِبَ، وَهَذِهِ الْكَوَاكِبُ هِيَ الْمُدَبِّرَاتُ لِهَذَا الْعَالَمِ، قَالُوا فَيَجِبُ عَلَيْنَا أَنْ نَعْبُدَ الْكَوَاكِبَ، وَالْكَوَاكِبُ تَعْبُدُ اللهَ تَعَالَى».

ترجمه: «آن‌ها **می‌گویند که الله متعال این ستارگان را خلق کرده است و ستارگان هم این جهان را اداره می‌کنند**. آن‌ها می‌گویند که پس بر ما واجب است که ستارگان را عبادت کنیم و ستارگان هم الله متعال را عبادت می‌کنند».[1]

همچنین فخر رازی می‌گوید: «لَمَّا رَأَوُا الْكَوَاكِبَ مُسْتَتِرَةً فِي أَكْثَرِ الْأَوْقَاتِ عَنِ الْأَبْصَارِ اتَّخَذُوا لَهَا أَصْنَامًا وَأَقْبَلُوا عَلَى عِبَادَتِهَا قَاصِدِينَ بِتِلْكَ الْعِبَادَاتِ تِلْكَ الْأَجْرَامَ الْعَالِيَةَ، وَمُتَقَرِّبِينَ إِلَى أَشْبَاحِهَا الْغَائِبَةِ، ثُمَّ لَمَّا طَالَتِ الْمُدَّةُ أَلْغَوْا ذِكْرَ الْكَوَاكِبِ وَتَجَرَّدُوا لِعِبَادَةِ تِلْكَ التَّمَاثِيلِ، فَهَؤُلَاءِ فِي الْحَقِيقَةِ عَبَدَةُ الْكَوَاكِبِ».

ترجمه: «هنگامی‌که دیدند ستارگان در بیشتر اوقات از چشم‌ها پنهان هستند **به این خاطر برای آن‌ها اصنامی قرار دادند و به سمت عبادت آن اصنام رفتند** و قصدشان از عبادت آن اصنام، درواقع عبادت آن جِرم‌های آسمانی و تقربت جستن به کالبدهای غایب آن‌ها بود. سپس در گذر زمان، یاد ستارگان فراموش شد و تنها عبادت آن تماثیل باقی ماند **و آنان در حقیقت عبادت کنندگان ستارگان بودند**».[2]

همچنین فخر رازی می‌گوید: «أَنَّهُمُ اعْتَقَدُوا أَنَّ الْمُتَوَلِّيَ لِكُلِّ إِقْلِيمٍ مِنْ أَقَالِيمِ الْعَالَمِ، رُوحٌ مُعَيَّنٌ مِنْ أَرْوَاحِ عَالَمِ الْأَفْلَاكِ، فَعَيَّنُوا لِذَلِكَ الرُّوحِ صَنَمًا مُعَيَّنًا وَاشْتَغَلُوا بِعِبَادَةِ ذَلِكَ الصَّنَمِ، وَمَقْصُودُهُمْ عِبَادَةُ ذَلِكَ الرُّوحِ، ثُمَّ اعْتَقَدُوا أَنَّ ذَلِكَ الرُّوحَ يَكُونُ عَبْدًا

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲ ص ۳۴۴.

۲- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲ ص ۳۴۵.

لِلْإِلَهِ الْأَعْظَمِ وَمُشْتَغِلًا بِعُبُودِيَّتِهِ. وَثَانِيهَا: أَنَّهُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْكَوَاكِبَ وَزَعَمُوا أَنَّ الْكَوَاكِبَ هِيَ الَّتِي لَهَا أَهْلِيَّةُ عُبُودِيَّةِ اللهَّ تَعَالَى، ثُمَّ لَمَّا رَأَوْا أَنَّ الْكَوَاكِبَ تَطْلُعُ وَتَغْرُبُ وَضَعُوا لَهَا أَصْنَامًا مُعَيَّنَةً وَاشْتَغَلُوا بِعِبَادَتِهَا، وَمَقْصُودُهُمْ تَوْجِيهُ الْعِبَادَةِ إِلَى الْكَوَاكِبِ».

ترجمه: «آنان معتقد بودند که هر اقلیمی از اقالیم عالم را روح معینی از ارواح عالم افلاک در دست دارد و متولّی آن است، **پس برای آن روح، صنم معینی را تعیین کردند و به عبادت آن صنم مشغول شدند و مقصودشان عبادت آن روح بود،** سپس معتقد شدند که آن روح بندۀ إله اعظم است و به عبودیت او مشغول می‌باشد.

و **دوم**: اینکه آنان ستارگان را عبادت می‌کردند و گمان می‌کردند که ستارگان همان‌هایی هستند که اهلیت عبادت‌کردن الله متعال را دارند، **سپس هنگامی‌که دیدند ستارگان طلوع و غروب می‌کنند، پس برای آنان صنم و بت‌های معینی را قرار دادند و به عبادت آن‌ها مشغول شدند و مقصودشان، متوجه ساختن عبادت به سوی ستارگان بود**».[1]

همچنین فخر رازی دربارۀ نحوه آمدن اصنام به بین عرب‌ها توسط عمرو بن لحی می‌گوید: «فَزَعَمَ أَصْحَابُ التَّارِيخِ أَنَّ عَمْرَو بْنَ لُحَيٍّ لَمَّا سَادَ قَوْمَهُ وَتَرَأَّسَ عَلَى طَبَقَاتِهِمْ وَوَلِيَ أَمْرَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ اتَّفَقَتْ لَهُ سَفْرَةٌ إِلَى الْبَلْقَاءِ فَرَأَى قَوْمًا يَعْبُدُونَ الْأَصْنَامَ فَسَأَلَهُمْ عَنْهَا فَقَالُوا هَذِهِ أَرْبَابٌ نَسْتَنْصِرُ بِهَا فَنُنْصَرُ، وَنَسْتَسْقِي بِهَا فَنُسْقَى. فَالْتَمَسَ إِلَيْهِمْ أَنْ يُكْرِمُوهُ بِوَاحِدٍ مِنْهَا فَأَعْطَوْهُ الصَّنَمَ الْمَعْرُوفَ بِهُبَلَ فَسَارَ بِهِ إِلَى مَكَّةَ وَوَضَعَهُ فِي الْكَعْبَةِ وَدَعَا النَّاسَ إِلَى تَعْظِيمِهِ، وَذَلِكَ فِي أَوَّلِ مُلْكِ سَابُورَ ذِي الْأَكْتَافِ».

ترجمه: «تاریخ نویسان معتقد اند که عمرو بن لحی آنگاه که رهبری قومش را به دست گرفت و در رأس طبقات آنان قرار گرفت و امر بیت الحرام را به دست

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۱۷ ص ۲۲۷.

گرفت سفری به بلقاء برایش اتفاق افتاد و **آنجا قومی را دید که أصنام را عبادت می‌کردند و درباره‌اش از آنان سوال کرد و آنان گفتند: اینها رب‌هایی هستند که از آنان نصرت می‌خواهیم و ما را نصرت می‌دهند و از آنان درخواست باران می‌کنیم و برایمان باران می‌بارانند**. او هم از آنان خواهش کرد که با دادن یکی از آن بت‌ها او را اکرام نمایند و آنان نیز بت معروف به نام هبل را به او دادند و عمرو بن لحی آن را به مکه آورد و در کعبه قرار داد و مردم را به تعظیم‌نمودن آن فراخواند. و این اتفاق در ابتدای پادشاهی شاپور ذو الاکتاف بود».[1]

و ابن هشام در سیره‌اش دربارۀ عمرو بن لحی که اولین کسی بود بت‌پرستی را به میان عرب آورد، می‌نویسد: «أَنَّ عَمْرَو بْنَ لُحَيٍّ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الشَّامِ فِي بَعْضِ أُمُورِهِ، فَلَمَّا قَدِمَ مَآبَ مِنْ أَرْضِ الْبَلْقَاءِ، وَبِهَا يَوْمَئِذٍ الْعَمَالِيقُ- وَهُمْ وَلَدُ عِمْلَاقٍ. وَيُقَالُ عِمْلِيقُ بْنُ لَاوِذْ بْنِ سَامَ بْنِ نُوحٍ- رَآهُمْ يَعْبُدُونَ الْأَصْنَامَ، فَقَالَ لَهُمْ: مَا هَذِهِ الْأَصْنَامُ الَّتِي أَرَاكُمْ تَعْبُدُونَ؟ قَالُوا لَهُ: هَذِهِ أَصْنَامٌ نَعْبُدُهَا، فَنَسْتَمْطِرُهَا فَتُمْطِرُنَا، ونَسْتَنْصِرُهَا فَتَنْصُرُنَا، فَقَالَ لَهُمْ: أَفَلَا تُعْطُونَنِي مِنْهَا صَنَمًا، فَأَسِيرَ بِهِ إِلَى أَرْضِ الْعَرَبِ، فَيَعْبُدُوهُ؟ فَأَعْطَوْهُ صَنَمًا يُقَالُ لَهُ هُبَلُ، فَقَدِمَ بِهِ مَكَّةَ، فَنَصَبَهُ وَأَمَرَ النَّاسَ بِعِبَادَتِهِ وَتَعْظِيمِهِ».

ترجمه: «عمرو بن لحی برای بعضی کارهایش از مکه به سوی شام رفت، هنگامی که به منطقۀ «بلقا» رسید و در آن روزگار مردمان غول پیکر وجود داشت که فرزندان عملاق بودند و گفته شده عملیق بن لاوذ بن سام بن نوح بودند. آن‌ها را دید که بت‌ها را می‌پرستند. **عمرو بن لحی به آنان گفت: این بت‌هایی که می‌پرستید چیستند؟ به او گفتند: این‌ها بت‌هایی هستند که عبادتشان می‌کنیم و از آنان درخواست باران می‌کنیم و برای ما باران می‌بارانند و از آنان درخواست نصرت و یاری می‌کنیم و ما را یاری می‌دهند.** عمرو به آنان گفت: آیا بتی از آن‌ها

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲ ص ۳۴۶.

به من نمی‌دهید تا آن را به سرزمین عرب ببرم و عبادتش کنند؟ پس به او بتی دادند به نام «هبل» و عمرو بن لحی آن را به مکه برد و آن را در جایی نصب کرد و مردم را امر به عبادت و تعظیم آن نمود».[١]

چنانکه مشاهده می‌کنید آن‌ها از بت‌هایشان درخواست باران و نصرت و یاری می‌کردند و این افعال را به إله‌ها و بت‌هایشان نسبت می‌دادند و چنین افعالی را از قدرت ذاتی إله‌هایشان می‌دانستند.

پس مشرکان سنگ و چوب را به خاطر سنگ و چوب بودنش عبادت نمی‌کردند، بلکه معتقد بودند اینها سنبل و نمادی از آلهۀشان که در آسمان‌ها هستند می‌باشد و اینکه مشرکان در پاسخ به ابراهیم علیه السلام گفته باشند که این اصنام سنگی و چوبی نمی‌شنوند، به این معنا نیست که منظور آنها این باشد که آن إلهی که آن مجسمۀ چوبی و سنگی سنبل آن است نیز نشنوند و یا به آنها نفع و ضرر نرسانند!

چنانکه فخر رازی می‌گوید: «إن العاقل لا یعبد الصَّنَمَ مِنْ حَیْثُ إِنَّهُ خَشَبٌ أَوْ حَجَرٌ، وَإِنَّمَا یَعْبُدُونَهُ لِاعْتِقَادِهِمْ أَنَّهَا تَمَاثِیلُ الْكَوَاكِبِ أَوْ تَمَاثِیلُ الْأَرْوَاحِ السَّمَاوِیَّةِ، أَوْ تَمَاثِیلُ الْأَنْبِیَاءِ وَالصَّالِحِینَ الَّذِینَ مَضَوْا، وَیَكُونُ مَقْصُودُهُمْ مِنْ عِبَادَتِهَا تَوْجِیهُ تِلْكَ الْعِبَادَاتِ إِلَى تِلْكَ الْأَشْیَاءِ الَّتِي جَعَلُوا هَذِهِ التَّمَاثِیلَ صُوَرًا لَهَا».

ترجمه: «شخص عاقل، صنم را بخاطر چوب یا سنگ بودنش نیست که عبادت می‌کند، و مشرکان تنها به این خاطر اصنام را عبادت می‌کردند که چون آن اصنام را مجسمه‌های ستارگان یا مجسمه‌های ارواح سماوی یا مجسمه‌های انبیا و صالحان گذشته می‌دانستند و مقصودشان از عبادت‌کردن آن اصنام، متوجه

١- سیره ابن هشام ، ج ١ ص ٧٧.

ساختن آن عبادت‌ها به سوی آن چیزهایی بود که این مجسمه‌ها را تصویری برای آن‌ها قرار داده بودند﴾».[۱]

و همچنین فخر رازی می‌گوید: «أَنَّهُمْ قَوْمٌ يَعْبُدُونَ الْكَوَاكِبَ، ثُمَّ لَهُمْ قَوْلَانِ. الْأَوَّلُ: أَنَّ خَالِقَ الْعَالَمِ هُوَ اللهُ سُبْحَانَهُ، إِلَّا أَنَّهُ سُبْحَانَهُ أَمَرَ بِتَعْظِيمِ هَذِهِ الْكَوَاكِبِ وَاتِّخَاذِهَا قِبْلَةً لِلصَّلَاةِ وَالدُّعَاءِ وَالتَّعْظِيمِ. وَالثَّانِي: أَنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ خَلَقَ الْأَفْلَاكَ وَالْكَوَاكِبَ، ثُمَّ إِنَّ الْكَوَاكِبَ هِيَ الْمُدَبِّرَةُ لِمَا فِي هَذَا الْعَالَمِ مِنَ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ وَالصِّحَّةِ وَالْمَرَضِ، وَالْخَالِقَةُ لَهَا، فَيَجِبُ عَلَى الْبَشَرِ تَعْظِيمُهَا لِأَنَّهَا هِيَ الْآلِهَةُ الْمُدَبِّرَةُ لِهَذَا الْعَالَمِ»

ترجمه: «آن‌ها قومی بودند که ستارگان را عبادت می‌کردند و دو قول دارند: یکی: اینکه خالق عالم همان الله سبحان است جز اینکه الله سبحان به تعظیم‌نمودن این ستارگان و قرار دادنشان به عنوان قبله برای نماز و دعا و تعظیم، امر نموده است. و دوم: اینکه الله سبحان افلاک و ستارگان را خلق کرد، سپس این ستارگان مدبر و خالق آنچه از خیر و شر و سلامتی و مریضی که در این عالم وجود دارد، هستند. پس تعظیم نمودن آن‌ها بر مردم واجب است برای اینکه آن‌ها إله‌هایی هستند که این عالم را اداره می‌کنند».[۲]

سپس در ادامه خداوند متعال در همان سورهٔ شعراء می‌فرماید: ﴿وَقِيلَ لَهُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡ تَعۡبُدُونَ٩٢ مِن دُونِ ٱللَّهِ هَلۡ يَنصُرُونَكُمۡ أَوۡ يَنتَصِرُونَ٩٣ فَكُبۡكِبُواْ فِيهَا هُمۡ وَٱلۡغَاوُۥنَ٩٤ وَجُنُودُ إِبۡلِيسَ أَجۡمَعُونَ٩٥ قَالُواْ وَهُمۡ فِيهَا يَخۡتَصِمُونَ٩٦ تَٱللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ٩٧ إِذۡ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٩٨﴾ [الشعراء: ۹۲-۹۸]

«و به آن‌ها گفته می‌شود: کجا هستند آنچه که به جای الله پرستش می‌کردید؟!(۹۲) آیا آن‌ها شما را یاری می‌کنند، یا (خود) انتقام می‌گیرند؟!(۹۳) پس آن‌ها و گمراهان (به رو) در آن افکنده می‌شوند(۹۴) و (نیز) همهٔ لشکریان ابلیس(۹۵)

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۶ ص ۴۲۱.

۲- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۳ ص ۵۳۶.

آن‌ها در آنجا در حالی که با یکدیگر مخاصمه می کنند، گویند:(۹۶) به الله سوگند که ما در گمراهی آشکار بودیم(۹۷) چون شما را با پروردگار جهانیان برابر می‌دانستیم(۹۸)».

اینکه خداوند به مشرکان بصورت تحقیری می‌گوید آیا معبودانتان می‌توانند شما را نصرت و یاری برسانند، به این معناست که مشرکان معتقد بودند بت‌هایشان آنها را نصرت می‌رسانند. چنانکه فخر رازی می‌گوید: «وَهَذَا تَعْرِيضٌ بِأَنَّهُمْ إِنَّمَا وَاظَبُوا عَلَى عِبَادَةِ تِلْكَ الْأَصْنَامِ لِتَكُونَ دَافِعَةً لِلْآفَاتِ عَنْهُمْ جَالِبَةً لِلْمَنَافِعِ إِلَيْهِمْ، فَلَمَّا جَاءَهُمْ عَذَابُ اللَّهِ لَمْ يَنْتَفِعُوا بِتِلْكَ الْأَصْنَامِ، وَمَا قَدَرَتْ تِلْكَ الْأَصْنَامُ عَلَى دَفْعِ عَذَابِ اللَّهِ عَنْهُمْ، وَهُوَ كَقَوْلِهِ: أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنا [الْأَنْبِيَاءِ: ٤٣]».

ترجمه: «و این کنایه‌ای است به اینکه **آنان سر به عبادت این أصنام سپرده بودند تا آفات را از آنان دفع کرده و منافع را برایشان جلب کنند.** و هنگامی که عذاب خداوند به سراغشان آمد این بت‌ها نفعی به آنان نرساندند و این بت‌ها نتوانستند که عذاب خداوند را از آنان دفع کنند، و این همانند این فرموده‌اش است: «آیا آن‌ها إله‌هایی دارند که (می‌توانند) آن‌ها را (در برابر عذاب ما حفظ کنند و) باز دارند»».[1]

ابو حفص سراج الدين حنبلی در تفسیر آیه می‌گوید: «وهذا يدل على أنهم إنما عبدوا تلك الأصنام لتدفع عنهم الآفاتِ، وتجلب المنافع إليهم فلما جاءهم العذاب لم ينتفعوا بتلك الأصنام، ولم يدفعوا عنهم العذاب وهو كقوله تعالى: {أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِّن دُونِنَا} [الأنبياء: ٤٣]».

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۳۰ ص ۶۵۹.

ترجمه: «و بر این دلالت دارد که **آنان آن اصنام را به این خاطر عبادت کردند تا آفات را از آنان دفع کنند و منافع را برایشان جلب کنند**، و هنگامی‌که عذاب سراغ آنان آمد آن اصنام نفعی به آنان نرساندند و عذاب را از آنان دفع نکردند و این همانند این فرمودۀ خداوند متعال است: {آیا آن‌ها إله‌هایی دارند که (می‌توانند) آن‌ها را (در برابر عذاب ما حفظ کنند و) باز دارند}».[1]

و در نهایت خداوند در همان سوره از مشرکان نقل کرده که گفته‌اند: ﴿إِذۡ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٩٨﴾ [الشعراء: ۹۸]

«چون شما را با پروردگار جهانیان برابر می‌دانستیم».

چنانکه مشاهده می‌کنید، مشرکان قوم ابراهیم علیه السلام می‌گویند که ما در گمراهی بزرگی بودیم چراکه أصنام و معبودانمان را با رب العالمین مساوی و برابر قرار داده بودیم. و آیا این آیه، دلیلی واضح و صریح بر این نیست که مشرکان معبودانشان را در ربوبیت با الله برابر می‌دانستند و برای معبودانشان صفات ربوبیت قائل بوده‌اند؟

و خداوند در قرآن کریم تنها در سورۀ شعراء دربارۀ شرک مشرکان قوم ابراهیم علیه السلام سخن نگفته است، بلکه در سوره‌ها و آیات بسیار دیگری شرک آنان را بیان کرده است برای مثال خداوند در سورۀ انعام داستان ابراهیم علیه السلام با مشرکان زمان خودش را نقل می‌کند و بعد از آنکه ابراهیم علیه السلام، رب بودن خورشید و ماه و ستارگان را باطل می‌کند، دقت کنید که مشرکان **ابراهیم را از إله‌هایشان می‌ترسانند**، چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿۞وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ ءَازَرَ أَتَتَّخِذُ أَصۡنَامًا ءَالِهَةً إِنِّيٓ أَرَىٰكَ وَقَوۡمَكَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ٧٤ وَكَذَٰلِكَ نُرِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ

۱- تفسیر اللباب فی علوم الکتاب از أبو حفص سراج الدين عمر بن علي بن عادل الحنبلي الدمشقي النعماني (متوفى: ۷۷۵هـ) ، ج ۱۹ ص ۴۰۰.

مَلَكُوتَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلِيَكُونَ مِنَ ٱلۡمُوقِنِينَ٧٥ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيۡهِ ٱلَّيۡلُ رَءَا كَوۡكَبٗاۖ قَالَ هَٰذَا رَبِّيۖ فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَآ أُحِبُّ ٱلۡأٓفِلِينَ٧٦ فَلَمَّا رَءَا ٱلۡقَمَرَ بَازِغٗا قَالَ هَٰذَا رَبِّيۖ فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمۡ يَهۡدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلضَّآلِّينَ٧٧ فَلَمَّا رَءَا ٱلشَّمۡسَ بَازِغَةٗ قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَآ أَكۡبَرُۖ فَلَمَّآ أَفَلَتۡ قَالَ يَٰقَوۡمِ إِنِّي بَرِيٓءٞ مِّمَّا تُشۡرِكُونَ٧٨ إِنِّي وَجَّهۡتُ وَجۡهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ حَنِيفٗاۖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ٧٩ وَحَآجَّهُۥ قَوۡمُهُۥۚ قَالَ أَتُحَٰٓجُّوٓنِّي فِي ٱللَّهِ وَقَدۡ هَدَىٰنِۚ وَلَآ أَخَافُ مَا تُشۡرِكُونَ بِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَشَآءَ رَبِّي شَيۡـٔٗاۚ وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيۡءٍ عِلۡمًاۚ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ٨٠ وَكَيۡفَ أَخَافُ مَآ أَشۡرَكۡتُمۡ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمۡ أَشۡرَكۡتُم بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ عَلَيۡكُمۡ سُلۡطَٰنٗاۚ فَأَيُّ ٱلۡفَرِيقَيۡنِ أَحَقُّ بِٱلۡأَمۡنِۖ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ٨١﴾ [الأنعام: ٧٤-٨١]

«و (بیاد آور) هنگامی‌را که ابراهیم به پدرش آزر گفت: آیا انصام را به إلهی می‌گیری؟! من تو و قوم تو را در گمراهی آشکار می‌بینم(۷۴) و این چنین، ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم، تا از یقین کنندگان باشد(۷۵) پس هنگامی‌که (تاریکی) شب او را پوشانید، ستاره‌ای دید، گفت: این پروردگار من است و چون غروب کرد؛ گفت: غروب کنندگان را دوست ندارم(۷۶) پس هنگامی‌که ماه را تابنده دید؛ گفت: این پروردگار من است و چون غروب کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند، مسلماً از گروه گمراهان خواهم بود(۷۷) پس هنگامی‌که خورشید را درخشنده دید، گفت: این پروردگار من است؛ این بزرگتر است اما وقتی که غروب کرد، گفت: ای قوم! من از آنچه (برای خدا) شریک قرار می‌دهید، بیزارم(۷۸) بتحقیق من روی خود را به سوی کسی آوردم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورد، حقگرایم و از مشرکان نیستم(۷۹) و قومش با وی به مجادله و ستیز پرداختند، گفت: آیا دربارۀ الله با من مجادله و ستیز می‌کنید؛ در حالی‌که مرا هدایت کرده است؟! و من از آنچه با او شریک قرار می‌دهید، نمی‌ترسم، مگر پروردگارم چیزی را بخواهد، علم و دانش پروردگارم همه چیز را در برگرفته است، آیا پند نمی‌گیرید؟!(۸۰) و چگونه از چیزی که شریک او قرار داده‌اید؛ بترسم؟! در حالی‌که شما نمی‌ترسید از آنکه چیزی را شریک

الله قرار داده‌اید که هیچ گونه دلیلی دربارۀ آن بر شما نازل نکرده است، پس اگر می‌دانید کدام یک از این دو دسته به ایمنی شایسته‌تر است؟(۸۱)»

طبری رحمه الله در تفسیر آیه ۸۰ می‌گوید: «يقول تعالى ذكره: وجادل إبراهيم قومه في توحيد الله وبراءته من الأصنام، وكان جدالهم إياه قولُهم: أن آلهتهم التي يعبدونها خير من إلهه. قال إبراهيم: "أتحاجوني في الله"، يقول: أتجادلونني في توحيدي الله وإخلاصي العمل له دون ما سواه من آلهة = "وقد هدان"، يقول: وقد وفقني ربي لمعرفة وحدانيته، وبصّرني طريق الحقّ حتى أيقنتُ أن لا شيء يستحق أن يعبد سواه = "ولا أخاف ما تشركون به"، يقول: ولا أرهب من آلهتكم التي تدعونها من دونه شيئًا ينالني به في نفسي من سوء ومكروه. وذلك أنهم قالوا له: "إنا نخاف أن تمسَّك آلهتنا بسوء من برص أو خبل، لذكرك إياها بسوء"! فقال لهم إبراهيم: لا أخاف ما تشركون بالله من هذه الآلهة أن تنالَنِي بضر ولا مكروه، لأنها لا تنفع ولا تضر = "إلا أن يشاء ربي شيئًا"، يقول: ولكن خوفي من الله الذي خلقني وخلق السماوات والأرض، فإنه إن شاء أن ينالني في نفسي أو مالي بما شاء من فناء أو بقاءٍ، أو زيادة أو نقصان أو غير ذلك، نالني به، لأنه القادر على ذلك».

ترجمه: «خداوند متعال می‌فرماید: ابراهیم با قومش دربارۀ توحید الله و برائتش از بت‌ها جدال کرد. **و جدال مشرکان با ابراهیم این سخنشان بود که: إله‌هایی که عبادتش می‌کنند بهتر از إله او است**. ابراهیم گفت: {آیا دربارۀ الله با من مجادله می‌کنید؟} می‌گوید: آیا دربارۀ اینکه برای الله توحید دارم و عملم را برای او، نه إله‌های غیر از او، خالص کرده‌ام با من مجادله می‌کنید؟ {در حالی که مرا هدایت کرده است} می‌گوید: در حالی که پروردگارم توفیق شناخت وحدانیتش

را به من داده است و راه حق را به من نشان داده است تا اینکه به یقین رسیدم که چیزی که مستحق عبادت باشد جز او وجود ندارد. {و من از آنچه با او شریک قرار می‌دهید، نمی‌ترسم} می‌گوید: از إله‌هایتان که بجای اوتعالی به فریاد می‌خوانید هیچ نمی‌ترسم، **برای اینکه مشرکان به ابراهیم گفتند: "ما می‌ترسیم که إله‌هایمان تو را دچار بلایی مانند برص یا جنون کنند، چون آن‌ها را به بدی یاد می‌کنی"**. ابراهیم هم به آنان گفت: از این إله‌هایی که شریک خداوند می‌کنید نمی‌ترسم اینکه بتوانند به من ضرر یا بدیی برسانند. برای اینکه آن‌ها نفع و ضرری می‌توانند برسانند {مگر پروردگارم چیزی را بخواهد} می‌گوید: بلکه خوف من از الله است که مرا و آسمان‌ها و زمین را خلق کرده است. پس اوست که اگر بخواهد در جان یا مال من نابودی یا بقا یا زیاده و نقصان یا غیر آن پدید می‌آورد، برای اینکه اوست که بر چنین کاری قادر است».[۱]

طبق تعبیر امام طبری رحمه الله، مشرکان زمان ابراهیم علیه السلام، إله‌های خودشان را بهتر از إله ابراهیم که همان الله است، می‌دانستند، چنانکه طبری گفت: «وكان جدالهم إياه قولُهم: أن آلهتهم التي يعبدونها خير من إلهه»؛ «و جدال مشرکان با ابراهیم این سخنشان بود که: إله‌هایی که عبادتش می‌کنند بهتر از إله او است».

و طبق سخن طبری، مشرکان معتقد بودند اصنام و آلهه‌شان می‌توانند به ابراهیم ضرر برسانند و ابراهیم را از اصنامشان می‌ترسانیدند. و این آیه صریح‌ترین دلیل برای اثبات این است که مشرکان معتقد به قدرت نفع و ضرر رساندن و صفات ربوبیت برای بت‌هایشان بودند.

۱- تفسیر طبری، ج ۱۱ صص ۴۸۸-۴۸۹.

و نکتۀ بسیار مهمی که در این آیات وجود دارد این سخن ابراهیم علیه السلام است که گفت: ﴿وَلَآ أَخَافُ مَا تُشۡرِكُونَ بِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَشَآءَ رَبِّي شَيۡـٔٗاۚ﴾ [الأنعام: ٨٠] «و من از آنچه با او شریک قرار می‌دهید، نمی‌ترسم، مگر پروردگارم چیزی را بخواهد».

به این آیه دقت کنید، ابراهیم علیه السلام نفع و ضرر رساندن را بطور استقلالی فقط برای الله می‌داند، و می‌گوید از أصنام شما نمی‌ترسم که به من ضرری برساند، مگر اینکه خدا بخواهد. این سخن به این معناست که مشرکان آن قدرت نفع و ضرر رساندنی که از أصنام‌شان توقع داشتند را داخل در مشیت الله نمی‌دانستند؛ چراکه اگر داخل در مشیت الله می‌دانستند، پس همانند ابراهیم می‌شدند و همانند سخن او را گفته بودند! و هرکس چنین چیزی بگوید با این آیه به صراحت مخالفت کرده است.

پس اگر فرض شود که آنها نیز نفع و ضرری که از أصنام‌شان تصور داشتند را به مشیت الله و به اذن الله می‌دانستند، پس با ابراهیم علیه السلام هم عقیده بوده‌اند! اما ابراهیم در مقام رد بر آنها می‌گوید که أصنام شما نمی‌توانند بدون مشیت الله ضرری به من برسانند. و اگر مشرکان قدرت نفع و ضرر رساندن توسط أصنام‌شان را داخل در مشیت و اذن و قدرت الله می‌دانستند پس همانند سخن ابراهیم را گفته‌اند! اما وقتی ابراهیم به آنها می‌گوید که بدون مشیت الله ضرری به من نمی‌رسد، این را نشان می‌دهد که مشرکان معتقد بودند أصنام‌شان خارج از مشیت الله می‌توانند ضرر و نفع برسانند.

پس اینطور نبود که مشرکان معتقد باشند که معبودانشان نتوانند قائم به ذات خود و خارج از مشیت الله به آنها نفع و ضرر برسانند، چراکه اگر چنین اعتقادی داشتند، و اگر معتقد می‌بودند که آلهۀشان با خواست و مشیت الله قدرت نفع و ضرر رساندن به آنها را دارند، پس فرق‌شان با ابراهیم علیه السلام در چه بوده است؟ اما وقتی ابراهیم علیه السلام در مقام نفی قدرت نفع و ضرر رساندن از بت‌هایشان، می‌گوید که جز به مشیت الله هیچ نفع و ضرری از هیچ چیزی متوقع نیست، این نکته ثابت می‌شود که مشرکان قوم ابراهیم چنین معتقد بوده‌اند که

آلهۀشان بدون مشیت الله و بصورت من دون الله قادر به نفع و ضرر رساندن هستند.

اما نجدیه به بعضی از آیات ایمان می‌آوردند و به بعضی دیگر کفر می‌ورزدند!

﴿أَفَتُؤۡمِنُونَ بِبَعۡضِ ٱلۡكِتَٰبِ وَتَكۡفُرُونَ بِبَعۡضٖۚ﴾ [البقرة: ۸۵]

«آیا به بخشی از (دستورات) کتاب (آسمانی) ایمان می‌آورید، و به بخشی کافر می‌شوید؟!».

چرا بین آیات را جمع نمی‌کنند تا حقیقت شرک مشرکان قوم ابراهیم علیه السلام را به درستی درک کنند؟ چرا نجدیه ابتدا به چیزی معتقد می‌شوند (اینکه مشرکان توحید ربوبیت داشته‌اند) سپس برایش به دنبال دلیل می‌گردند؟

سبحان الله تا به حال کسی را همانند نجدیه در مقام دفاع از مشرکان طول تاریخ و تطهیر شرک آنها و خفیف نشان دادن شرک آنها و موحد دانستن آنها در ربوبیت ندیده‌ام، کسانی که تا به این حد نسبت به مشرکان طول تاریخ حسن ظن دارند! و همچنین کسی همانند نجدیه را ندیده‌ام که نسبت به مومنان اهل قبله و کسانی که گواهی به لا إله إلا الله می‌دهند تا به این حد سوء ظن داشته باشند و بخاطر اعمالی که عبادت نیستند، اهل قبله را تکفیر کرده و مشرک بدانند! ولا حول ولا قوة إلا بالله.

نگاه کنید ثعالبی رحمه الله (متوفی: ۸۷۶ هـ) در تفسیر این آیه به صراحت بیان می‌کند که مشرکان قوم ابراهیم أصنام‌شان را در ربوبیت شریک الله گردانده بودند، چنانکه می‌گوید: «وَلا أَخافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ، الضميرُ في بِهِ يعودُ على اللهِ والمعنى: ولا أخافُ الأصنامُ التي تشركونَهَا باللهِ في الربوبيَّة».

ترجمه: «{و من از آنچه با او شریک قرار می‌دهید، نمی‌ترسم} ضمیر در «بِهِ» به الله بر می‌گردد و معنایش این است: **و از أصنامی که آن‌ها را در ربوبیت با الله شریک می‌کنید، نمی‌ترسم»**.[١]

پس معلوم شد که مشرکان برای بت‌هایشان چنین قدرت‌هایی قائل بودند که می‌توانند نفع و ضرر برسانند و این نشان‌دهندۀ شرک آنان در ربوبیت است؛ چنانکه ثعالبی رحمه الله نیز در اینجا همینگونه گفته است و این عقیدۀشان را شرک در ربوبیت دانسته است.

پس ثابت شد که مشرکان قوم ابراهیم علیه السلام برای أصنام‌شان ربوبیت و قدرت نفع و ضرر رساندن قائل بوده‌اند و حتی إله‌های خودشان را بهتر از الله می‌دانستند و ابراهیم را نیز از ضرر و زیان اصنام‌شان می‌ترسانیدند و به او می‌گفتند اگر به أصنام ما بدگویی بکنی تو را دچار بلایی مانند برص یا جنون می‌کنند!

و این ادعای نجدیه رد شد که می‌گویند مشرکان قوم ابراهیم برای بت‌هایشان ربوبیت و قدرت نفع و ضرر رساندن قائل نبوده‌اند. پس ای خواننده گرامی فریب استناد کردن ظاهری این مبتدعان و نوظهوران نجدیه، به قرآن و سنت را نخورید، چراکه اینها قرآن می‌خوانند اما از حنجره‌هایشان پایین‌تر نمی‌رود، رسوخ در فهم آیات ندارند و به علما و امامان و مفسران اهل سنت رجوع نمی‌کنند؛ و بلکه به فهم ناقص خود تکیه کرده‌اند!

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين

مجاهد دین

١٣٩٨/٠٥/١٧

١- تفسیر الثعالبی، ج ٢ ص ۴٨٧.